

یادنامه‌ی از یاد رفتگان

چهارم
هفته‌نامه

سال دوم، شماره ۶۰، شنبه، ۱۸ سنبله ۱۳۹۶، ۹ سپتامبر ۲۰۱۷

دیوار شهروندی

شهروندی؛ روایتِ سلاخی یک مفهوم
شهروندی چیست؟
شهروند و حقوق شهروندی
گفت‌وگو با دکتر محمد امین احمدی
شهروندی و ناسیونالیسم افغانی
دیوار شهروندی؛ فریب توده‌ای
حقوق شهروندی در قانون اساسی و حکومت وحدت ملی
از «تبعه» حکمتیار تا «شهروندی» زهرا نادری
خانواده کیانی؛ از برده‌داری تا دیوار شهروندی
هزاره‌ها و مساله حقوق شهروندی
حقوق شهروندی در یونان باستان
مفهوم شهروندی در قرارداد وستفاليا



کچ محمد مهدی مطهری، کارشناس روابط بین الملل

سرگذشت مفهوم شهروندی در افغانستان مانند بسیاری از مفاهیم مدرن دیگر روایت سلاخی یک مفهوم مدرن در پای سطحی نگری، سنتی اندیشی و سیاست‌های پروژه‌ای است. در واقع این مفهوم به اندازه‌ای سلاخی شده که امروزه تقریباً دیگر نه تنها از معنای اصلی خود تهی شده که از هیچ معنایی برخوردار نیست و لذا هر کس از ظن خود یار آن می‌شود. سطحی‌نگری آن را به نصب چند عکس در یک فضای بسته ارگ خلاصه می‌کند و میان شهروندی با دیوار نسبت بر قرار می‌کند. سنت اندیشی بی خیر از تحولات زمانه پای نادانی را از آن فراتر نهاده و شهروندی را به شهر نشینی فرو می‌کاهد و با این کج فهمی پیشنهاد می‌کند که به جای آن از واژه تبعه استفاده شود. سیاست‌های پروژه‌ای که حتی به سیاست به‌منابِه پروژه‌های اقتصادی می‌نگرند این مفهوم را به جنبه اقتصادی تقلیل داده و در واقع با این نگرش در صددند تا جان مایه «شهروندی» را به حوزه فراموش شده ذهن و زمانه براند. این سه برداشت گوناگون اما در یک نقطه مشترک است و آن نادیده گرفتن پیوند گسست‌ناپذیر شهروندی با آزادی و برابری است. شهروندی اساساً یک مفهوم مدرن است که پا به پای مدرنیته که در واقع تاریخ تقلای رهایی انسان از قید و بندهای گوناگون است، رشد و تحول پیدا کرده است. انقلاب فرانسه با شعار آزادی، برابری و برادری طلیعه اساسی در نظام شهروندی به شمار می‌رود. اعلامیه حقوق بشر و شهروندی چارچوبی حقوقی اولیه‌ای است که این مفهوم را وارد سیاستگذاری مدرن کرد. کنار هم قرار گرفتن دو مفهوم شهروندی و حقوق بشر در قرن ۱۸ نشانگر آن است که در بستوی ناخودآگاه انسان این دو مفهوم از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر است. ظهور و گسترش اومانیسم و لیبرالیسم را بدون شک باید زمینه‌ای فکری و نقطه عطف اساسی دانست که شهروندی و حقوق بشر در بستر آن تولد یافته و رشد و نمو کرد. این اندیشه‌ها سبب شد تا انسان و آزادی‌های فردی‌اش غایت اساسی هر نوع ساماندهی سیاسی- اجتماعی باشد. بنابراین اساس ساماندهی مجدد جامعه اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. در این راستا بود که گذار از نظام‌های استبدادی و سلسله مراتبی مبتنی بر رابطه یکسویه حاکم/ پیرو به نظام‌های دموکراتیک مبتنی بر شهروندی رخ داد. انتقال گرانیگاه قدرت از رأس هرم جامعه (حکومت) به قاعده و پایه اجتماعی سبب شد تا ساخت بندی جدید در بدنه جامعه گریز‌ناپذیر شود. در این راستا تعریف و به رسمیت شناختن حقوق اساسی برای مردم ایجاب می‌کرد که به‌تدریج در درازنای تاریخ شکوهمند مدرنیته به‌تدریج مجموعه‌ای از قوانین و مکانیزم‌های عملی ایجاد شود که امروزه چارچوب شهروندی بر آن‌ها استوار است. این حقوق را می‌توان در سه محور دسته بندی نمود: ۱-حقوق مدنی؛ که پایه اساسی آزادی‌های افراد در قلمرو زندگی عمومی به شمار می‌رود که همانا حق تعیین شیوه زندگی فارغ از دخالت بیرونی است.۲- حقوق سیاسی: که چارچوب آزادی‌های اساسی را در حوزه مناسبات قدرت تنظیم می‌کند. ۳-حقوق اجتماعی و اقتصادی: که به حق افراد در برخورداری از حداقل رفاه و آسایش مربوط است. روشن است که این سه دسته حقوق در عین حال که از یکدیگر جدایی‌ناپذیر است بر محور دو اصل آزادی و برابری می‌چرخند. تاریخ سیاست نشان می‌دهد که نظام‌های دموکراتیک مبتنی بر دولت‌لملت در کنار کمک‌های بی‌شائبه به شهروندی، در واقع جامه تنگ بر اندام شهروندی پوشانده و آن را در چارچوب‌های پذیرفته شده دولت‌های ملی محصور کرد. در این چارچوب سوگوارانه باید گفت که میان شهروندی و حقوق بشر جدایی ناگوار اتفاق افتاد. این امر ظرفیت‌های شهروندی و حقوق بشر را برای ساختن جامعه انسانی و سرشار از آزادی و برابری محدود کرد. شهروندی در سایه سنگین ملیت و دولت‌های ملی فهم و اجرایی شد و از حوزه فراملی به حوزه ملی رانده شد. جدایی این دو همزاد را باید مساله‌ای دانست که کارایی هر دو را محدود کرد. تولد همزمان شهروندی در چارچوب حقوق بشر در انقلاب فرانسه و پیامدهای منفی جدایی آن‌ها را ضرورت وصل آن‌ها را نشان داد. امروزه جهانی شدن نوید دهنده آن است که شهروندی و حقوق بشر وصل دوباره و به تبغان جان دوباره یافته است که می‌توانند بدون موانع جدی راه خود را به‌سوی ساختن جامعه انسانی‌تر باز کنند.

مرور گذرا به مفهوم شهروندی نشان می‌دهد که برداشت رایج از شهروندی در کشور ما تا چه اندازه از مفهوم مدرن و اصلپان فاصله دارد. روشن است که شهروندی با دیوار که نماد جدایی و نابرابری است هیچ نسبتی نمی‌تواند داشته باشد. اساساً شهروندی زمانی امکانپذیر می‌شود که دیوارهای نابرابری و فاصله فرو بریزند و جامعه ازاد و برابر تحقق پیدا کند. همین گونه تبعه نیز نه تنها معنای شهروند را نمی‌رساند که خود یک مفهوم پیشامدرن است. نظام مبتنی بر شهروندی در واقع با گسست از نظام‌های سنتی پیشامدرن و مفصل بندی شده بر مبنای حاکم/پیرو (تبعه) توانست در افق جامعه مدرن پدیدار شود. در شامگاه فکری سنتی تبعه‌البعه از حقوق پذیرفته شده برخوردار نیست و رابطه مبتنی بر اطاعت و انقیاد دران مسلط است. هم‌چنین فرو کاستن شهروندی در پروژه‌های اقتصادی مانند پروژه میثاق شهروندی که در واقع جنبه

از «تبعه» حکمتیار تا «شهروندی» زهرا!



کچ قدریه آذرنوش

نمی‌توان با مسامحه ادعا کرد که دیوار شهروندی در ارگ همان مفهوم «آگوار»ی یونان را در ذهن‌ها تداعی می‌کند و «ارگ» نماد از نظام مردم‌سالار که اراده و خواست جمعی از در و دیوار آن متبلور می‌شود. هرچند «ارگ» و «آگورا» محل نماد و نمایش قدرت بوده است.

در شهرهای یونان قدیم مکان و میدانی با معماری شیک و زیبا ساخته می‌شد، تمام شهروندان یونان در آنجا جمع می‌شدند و باهم گفت‌وگو می‌کردند. آگورا هم محل توزیع قدرت بود و هم نمایش آن، در آگورا، قضات به داوری می‌پرداختند و در وسط میدان مراسم‌های مذهبی برگزار می‌شد و مجسمه‌های خدایان‌شان را در آنجا نصب می‌کردند.



شهروندی؛ روایت سلاخی یک مفهوم



دیگر سلاخی این مفهوم است نیز جغای نابخشودنی در حق این مفهوم و نظام شهروندی است. شهروندی اساساً به توسعه سیاسی و گسترش دموکراسی ارتباط دارد تا پیشرفت اقتصادی. چنانچه انقلاب فرانسه که نقطه شهروندی و حقوق بشر درآن بسته شد خود یک تحول سیاسی است و اومانیسم و لیبرالیسم رویکردهای سیاسی ساماندهی جامعه هستند تا تحول اقتصادی. تاریخ نشان داده که بسیاریند نظام‌های که نه تنها در غیاب و سرکوب شهروندی و حقوق بشر به اقتصادهای پیشرفته تبدیل شده‌اند که خود این فرآیند موانع عمده در راه تحقق نظام شهروندی و حقوق بشر ایجاد کرده است. خمیر مایه شهروندی را اصول زیربنایی حقوق بشر تشکیل می‌دهد که همانا آزادی و برابری است. تا زمانی که نگاه از نگاه سطحی، سنتی و اقتصاد محور عبور نکنیم تحقق نظام شهروندی در کشور کماکان از دسترس خارج خواهد بوده و روابط نابرابر و آزادی ستیز کماکان شیوه غالب روابط باقی خواهد ماند. این امر البته مستلزم تقدم سیاست و توسعه سیاسی بر نگاه اقتصاد محور است. امری که تاریخ مدرنیته آن را نیز به روشنی نشان داده است.

شهروندی اساساً به توسعه سیاسی و گسترش دموکراسی ارتباط دارد تا پیشرفت اقتصادی. چنانچه انقلاب فرانسه که نقطه شهروندی و حقوق بشر درآن بسته شد خود یک تحول سیاسی است و اومانیسم و لیبرالیسم رویکردهای سیاسی ساماندهی جامعه هستند تا تحول اقتصادی. تاریخ نشان داده که بسیاریند نظام‌های که نه تنها در غیاب و سرکوب شهروندی و حقوق بشر به اقتصادهای پیشرفته تبدیل شده‌اند که خود این فرآیند موانع عمده در راه تحقق نظام شهروندی و حقوق بشر به اقتصادهای پیشرفته تبدیل شده‌اند که خود این فرآیند موانع عمده در راه تحقق نظام شهروندی و حقوق بشر ایجاد کرده است. خمیر مایه شهروندی را اصول زیربنایی حقوق بشر تشکیل می‌دهد که همانا آزادی و برابری است.

دیوار شهروندی نه طنین آگورایی «به‌مفهوم کلاسیک» آن را دارد و نه بار معنایی «جامعه ایمانی» قرون وسطایی را، از مفهوم شهروندی به معنای مدرن آن که صدها گام فاصله دارد. زیرا شهروندی ماهیت خیابانی دارد نه درباری. در شهر معنا پیدا می‌کند نه در قصر و کاخ. با برده‌ها، گرسنه‌ها و کارگران تمثیل می‌شود نه با اشراف زاده‌ها و سرمایه داران. شهروندی رویکرد ضد اشرافی و دریاری دارد که در انقلاب فرانسه کلید خورده است. پس دیوار شهروندی حکومت نان‌ها را به‌خوبی به نمایش گذاشت که با کارویژه‌های ابتدایی سیاست و مفهوم شهروندی بی‌گانه‌اند.

.....

و سمولیک ارگ را مردمی کرد که اراده خواست جمعی در آنجا معنا پیدا کند.

اساساً معیار گزینش دیوار شهروندی چیست؟ وقتی عکس سلیمان لایق را در دیوار شهروندی قاب می‌زنند و به‌عنوان فعال حقوق شهروندی به دیگران معرفی می‌کند جای تأمل است و حذف و طرد سرچپه دیگران. سلیمان لایق و افراد هم‌فکر او «۱۲ هزار» نفر را در پل چرخی تیر باران کردند. اگر افراد که دستشان به خون مردم آلوده بوده و فعال حقوق شهروندی نیز استند پس چرا عکس حکمتیار و زردادی را نیاویخته‌اند که این‌ها نیز به قصاب کابل شهرت دارند. با این تفسیر از مفهوم شهروندی «تبعه/ پیرو» گفتن حکمتیار آگاهانه‌تر و با هدف‌تر از ایجاد دیوار شهروندی است؛ زیرا در پس ذهن حکمتیار تأسیس امارات اسلامی و یا حکومت توتالی‌تر نهفته است که با مفهوم شهروندی و حقوق شهروندی کاملاً مغایرت دارد، امیر و پیرو می‌خواهد نه شهروند. در نتیجه دیوار شهروندی نه طنین آگورایی «به‌مفهوم کلاسیک» آن را دارد و نه بار معنایی «جامعه ایمانی» قرون وسطایی را. از مفهوم شهروندی به معنای مدرن آن که صدها گام فاصله دارد. زیرا شهروندی ماهیت خیابانی دارد نه درباری. در شهر معنا پیدا می‌کند نه در قصر و کاخ. با برده‌ها، گرسنه‌ها و کارگران تمثیل می‌شود نه با اشراف زاده‌ها و سرمایه داران. شهروندی رویکرد ضد اشرافی و درباری دارد که در انقلاب فرانسه کلید خورده است. پس دیوار شهروندی حکومت نادان‌ها را به‌خوبی به نمایش گذاشت که با کار ویژه‌های ابتدایی سیاست و مفهوم شهروندی بی‌گانه‌اند.

آگورا در مرکز شهر آتن قرار داشت و از همه معروف‌تر و جدی‌تر بود، اجتماع عام در آنجا صورت می‌گرفت، شهروندان باهم گفت‌وگو می‌کردند و در آگورای آتن مجلس سنا نیز وجود داشت که از این مکان جهت آگاهی شهروندان از اطلاعات و اخبار عمومی و معمول روز استفاده می‌شد. معبدهای قشتگ نیز در آنجا وجود داشت که برای عبادت استفاده می‌کردند، محل فعالیت‌های اقتصادی و تجاری نیز در آگورا بود.

آگورا در راستای نهادینه شدن اهداف دموکراتیک یونان نقش اساسی داشت. به نظر می‌رسید که انگیزه ساختن بناهای چون مجلس سنا در یک فضای شهری در راستای بهبود تعاملات اجتماعی فرهنگی در شهر آتن بوده است. توجه به‌بناهای معماری اطراف آگورا و تمرکز این بناها در اطراف آن با کارکردهای متنوع سیاسی، قضایی، اقتصادی، مذهبی، اجتماعی و فرهنگی می‌تواند آگورا را به‌عنوان سمبل از فضای شهری و دولت-شهری یونان عصر کلاسیک مطرح کند.

در مقابل، ارگ شاهی نیز در مرکز شهر کابل تأسیس شد که متشکل از قصر گل‌خانه، قصر دلکشا، قصر سلام‌خانه و حرم سرا استند و همه‌ای این مکان‌ها جای شاهان افغانی بوده‌اند. ارگ شاهی نه‌جای برای گفت‌وگوی در مورد حقوق شهروندی و انسانی بوده، و نه محل تمثیل نظام مردم‌سالار، بلکه مرکز فرمان شاه و شاه‌زاده بالای رعیت بوده است که تا اکنون همان ماهیت ارگ به‌شکل دیگر حفظ شده و سعی بر ادامه آن رفته است. «حرم سرا» یا عیش و عشرت خانه قصر که برای سکونت خانواده‌ی شاه در نظر گرفته شده‌بود و کسی دیگری حق ورود به این قصر را نداشت و ندارد، و نیز در حال حاضر به‌نام بابای ملت و خانواده‌ی وی مسمی شده است.

ارگ کابل، محل نمایش قدرت خانوادگی و قبیله‌ی بوده است که برای رسیدن به آن خون‌های زیادی ریخته‌اند شد، جنگ‌های خانمانسوز صورت گرفت که شهرکابل را به‌خون و خاکستر یک‌سان کرده‌اند. ارگ کابل، مرکز ترور، قتل و کشتار گسانی بود که برای انسانی شدنی آن تلاش می‌کردند. تنها «خالق هزاره» موفق به قتل «نادر شاه» شد که فرمان کشتار دیگران را از همین مکان صادر می‌کرد. باز هم ارگ کابل محل گفت‌وگوی شهروندی و نماد نظام مردم‌سالار نشد، تنها در دوره چپی‌ها به‌عنوان خانه خلق اعلان شد و توده‌های گرسنه را در ارگ دعوت کردند تا عیاشی و خوش‌گذارنی شاهان را از نزدیک ببینند و اما باز هم فرمان قتل ۱۲ هزار نفر از همین جا صادر شد.

مجاهدین با رویای تأسیس حکومت و امارات اسلامی ارگ را می‌دید، در عصر جدید نیز، ارگ کابل نتوانست ماهیت مردمی پیدا کند، حامد کرزی رییس جمهور پیشین کشور از قوم پشتون بود و با امانت‌داری کامل ارگ را به‌هم‌تبار خود تسلیم کرد. اما غنی‌بیش‌تر از دیگران تفسیر قومی از ارگ ارائه کرد تا جایی که دفتر معاونین خود را از ارگ بیرون کرد، سرکوب و تبعیض را بیش‌تر و انحصار قدرت را شدت بخشید، به خواست‌های مدنی مردم پاسخ نداد و در واقع بوی احيای عصر شاهان از ارگ امروز به مشام‌ها می‌وزد.

حالا زهرا نادری با ایجاد دیوار شهروندی در ارگ و نصب عکس چند نفر شاعر و خبرنگار می‌خواهد به ما چه بگوید؟ هدف از این کار چیست؟ شهروندی «حق برای همگان» است نه چند نفر محدود، برخورد گزینشی با مساله شهروندی در واقع نقص حقوق شهروندی است. اگر با نگاه خوشبینان‌تر به دیوار شهروندی نگاه کنیم نمی‌شود یک شبه آن‌هم با یک حرکت نمادین



کح رضا لعلی گفتگو با شهروندان و مطرح کردن مسائل مهم اجتماعی در حوزه عمومی یکی از وظایف نظام‌های دموکراتیک است، اما در دولت که

شهروندان درجه‌بندی شود، تبعیض سیستماتیک علیه گروه‌های قومی اعمال شود و در قانون اساسی آن واژه شهروندی تعریف‌نشده باشد، نه تنها که گفتگو و ایجاد دیوار شهروندی مشکل را حل نمی‌کند، بلکه نوعی فریب و پریشان کردن افکار اجتماعی و توده‌ها است. هرچند خود مفهوم دیوار شهروندی نیز ابتکار تازه‌ای نیست، قبلاً فعالین مدنی تحت نام «دیوار مهربانی» به نیازمندان کمک می‌کردند، اما ارگ ریاست جمهوری با عاریت گرفتن از آن، دیوار شهروندی را ایجاد کرده است. این دیوار با واکنش‌های تند تعداد از فرهنگیان، نویسندگان و منتقدان اجتماعی روبه‌رو است و آن را نوعی فریب توده‌ی و توجیه کردن اقتدار و سلطه نظام حاکم تلقی کرده‌اند که در اینجا به چند نکته پرداخته می‌شود.

آدرنو و هورکهایمر دو متفکر مکتب فرانکفورت مفهومی را بنام صنعت فرهنگ در دیالکتیک روشنگری به‌کاربرده است. به عقیده آن‌ها صنعت فرهنگ تمهیدی است که طبقه مسلط سرمایه‌داری برای دست‌آموزی و جهت‌دهی افکار و اطوار توده‌ها به کار می‌گیرد. کار ویژه صنعت فرهنگ، تولید فرهنگ توده‌ی است. یعنی نوعی فرهنگ استاندارد شده و با بهره‌گیری از انواع سرگرمی‌ها منحن به دنبال اسیر کردن مردم در دام خود است. آزادی‌های فردی را از بین می‌برد و ساخته سلطه را توجیه می‌کند. هرگونه مخالفت با ساخت سلطه و اقتدار حاکمیت را نابود می‌کند. دولت افغانستان برای این‌که تمام ناکارایی‌های خود را توجیه کند و هرگونه مخالفت را در برابرش را خاموش نماید، دست به چنین سرگرمی‌های سیاسی زده است. سرگرمی سیاسی به این معنی که حاکمیت باور به ارزش‌های شهروندی ندارد. اما با چسپاندن چند عکس از فعالین اجتماعی به دنبال خاموشی صدای آن‌ها است. وقتی که زهرا نادری دختر یک ارباب که خودش در نقض حقوق شهروندی متهم است، در رهبری این گفتگو قرار داشته باشد، نه تنها که دیوار شهروندی مضحک به نظر می‌رسد، بلکه این دیوار شهروندی به‌عنوان دست پنهان برای توجیه سیاست اقتدارگرا و متعصب قبیله‌ی عمل می‌کند. خانواده نادری امروز هر صدای اعتراضی را در بین اسماعیلیه‌های افغانستان خاموش کرده است و متهم به سرکوب، کشتار، فساد و نقض حقوق بشرند. گفتگو با چنین خانواده‌ی چیزی جزء ابتذال و ریشخند کردن شهروندان و توده‌های اجتماعی نیست.

دولت افغانستان با تمام شعارهای که برای دفاع از حقوق شهروندان تا هنوز داده است، اما متضاد آن عمل کرده‌اند. تا هنوز به هیچ خواست جمعی شهروندان توجه نکرده و بلکه برخلاف آن حرکت‌های مردمی را با سرکوب و خلق فضای اختناق پاسخ داده‌اند. تا هنوز سه حرکت بزرگ اجتماعی (جنبش تبسم، جنبش روشنائی و

دیوار شهروندی؛ فریب توده‌ای

جنبش رستاخیز) با ترس، کشتار و ترور پاسخ داده‌اند. خیابان را با ایجاد فضایی ترس و رعب از حضور شهروندان خالی کرد. حرکت و اعتراض‌های اجتماعی را با سیاست اختناق آمیزش خاموش کرد. به‌جای آن با توطئه چیدن و دوسیه پیچ کردن افراد دلسوز به کشور را از اداره و حتی کشور متواری ساختند. به‌جای آن قدرت را متمرکز، سیاست را به‌طرف اقتدارگرایی و فساد را مهندسی کردند. پیش از آن فساد متکثر بود، اما حالا با اعمال سیاست اقتدارگرا، قدرت را در یک‌جای متمرکز کرده و صلاحیت‌ها را از نهاده‌ها گرفته به دست فرد قرار داده‌اند. این مسائل نشان می‌دهد که دولت افغانستان نه تنها به ارزش‌های دموکراتیک، سیاست مبتنی بر اصول شهروندی و برابر تمام شهروندان باورمند نیستند، بل نشان از استبداد و تمرکز کردن قدرت به محور فرد است. در نظام‌های دموکراتیک نهاده‌ها در محوریت قرار دارد و جایگاهی فرد بسیار کم‌رنگ است. به‌جای فرد، سازمان و نهاده‌ها فعال‌اند، اما دولت افغانستان جایگاهی نهاد را به فرد تقلیل داده و تصمیم‌گیری‌های بزرگ سیاسی بر محور چند فرد خاص گرفته می‌شود. وقتی که صدای شهروندان شنیده نشود و حرکت‌های اجتماعی باسیاست سرکوب پاسخ داده شود، بحث از حقوق شهروندی جزء به سرخره گرفتن ارزش‌های دموکراتیک و حقوق شهروندی چیزی دیگر نخواهد بود.

حکومت افغانستان جدا از این‌که به مفهوم شهروندی اعتقاد ندارد، بلکه خود ناقض قانون و اعمال‌کننده سیاست‌های تبعیض‌آمیز علیه شهروندان است. پارلمان که یکی از نهاده‌های مهم قانون‌گذاری و از ارکان اصلی یک نظام دموکراتیک است، سه سال از وقت قانونی آن گذشته‌اند، به نقش و جایگاهی مردم احترام نشد. در برابر پروژه‌های مهم سیاسی، اقتصادی و نظامی سلیقه‌ی و حتی تبعیض‌آمیز برخورد گردید. وقتی که شهروندان به بدترین شکل توسط گروه‌های تروریستی قتل‌عام شد نیز متعصبانه برخورد کرد. در کشتار مردم بی‌گناه و ملکی در میرزا اولنگ بعد از سه روز نیروهای ارتش را روان کرد، در حمله تروریستی مسجد امام زمان نیز بعد از چند ساعت به محل رسید، حتی گفته می‌شود که تروریستان بعد از کشتار مردم بی‌گناه دست به فرار زدند، اما نیروهای ارتش در مدت که تروریستان در داخل مسجد بودند، هیچ حرکت که منتج به نجات مردم در داخل مسجد گردد نشده است. این نشان از اوج بی‌کفایتی، برخورد سلیقه‌ی با رویدادها

و بی‌توجهی به شهروندان کشور است. وقتی که جان، امنیت و خواست جمعی شهروندان مهم نباشد، و با یک بیانیه تکراری خود بی‌کفایتی خود را توجیه کند، اما بالعکس نباید، گفتگوی شهروندی را در پشت دیوارهای ارگ برگزار کند، که در آنجا آدم غریب و کم‌زور توانای رفتن و حتی سخن گفتن را ندارد، نوعی توجیه کردن ساخت سلطه و حاکمیت است. با این کار، حکومت چند هدف را دنبال می‌کند، ابتدا افراد تأثیرگذار و منتقد را با نصب کردن عکشان در دیوار ارگ صدای اعتراضی شان را خاموش می‌کند. دوم با نصب کردن چند عکس از شاعران و افراد خاص، به دیگر شاعران و نویسندگان توهین روا می‌دارند، این‌که به چه چی میزانی این‌ها نماینده گروه فکری و قومی‌شان است، نیز جای سؤال است. سوم هدفش فریب توده‌ها و فروکاست خواست شهروندان در قالب گفتگوی شهروندی، آن‌هم در پشت دیوار ارگ است. هرچند انتخاب «دیوار شهروندی» نیز به لحاظ سیاسی نوعی دیوار کشیدن بین مردم و ارگ است که چند فرد خاص می‌تواند در آن شرکت کند و در جای خود موردبحث است.

در نتیجه دیوار شهروندی نوعی فریب توده‌ای و سرگرم ساختن مردم در این قالب‌ها است. وقتی که حرکت‌های اجتماعی در خیابان سرکوب شود، با شهروندان قومی و تبعیض‌آمیز برخورد گرد، سیاست بر محور قوم و سلیقه تعریف شود، حاکمیت از آن قبیله باشد، دیوار شهروندی جزء توجیه سیاست حاکم و ساخت سلطه مبتنی بر تبعیض و فریب و پریشان کردن افکار اجتماعی چیزی دیگر نیست.

حکومت افغانستان جدا از این‌که به مفهوم شهروندی اعتقاد ندارد، بلکه خود ناقض قانون و اعمال‌کننده سیاست‌های تبعیض‌آمیز علیه شهروندان است. پارلمان که یکی از نهاده‌های مهم قانون‌گذاری و از ارکان اصلی یک نظام دموکراتیک است، سه سال از وقت قانونی آن گذشته‌اند، به نقش و جایگاهی مردم احترام نشد. در برابر پروژه‌های مهم سیاسی، اقتصادی و نظامی سلیقه‌ی و حتی تبعیض‌آمیز برخورد گردید. وقتی که شهروندان به بدترین شکل توسط گروه‌های تروریستی قتل‌عام شد نیز متعصبانه برخورد کرد. در کشتار مردم بی‌گناه و ملکی در میرزا اولنگ بعد از سه روز نیروهای ارتش را روان کرد، در حمله تروریستی مسجد امام زمان نیز بعد از چند ساعت به محل رسید، حتی گفته می‌شود که تروریستان بعد از کشتار مردم بی‌گناه دست به فرار زدند، اما نیروهای ارتش در مدت که تروریستان در داخل مسجد بودند، هیچ حرکت که منتج به نجات مردم در داخل مسجد گردد نشده است.



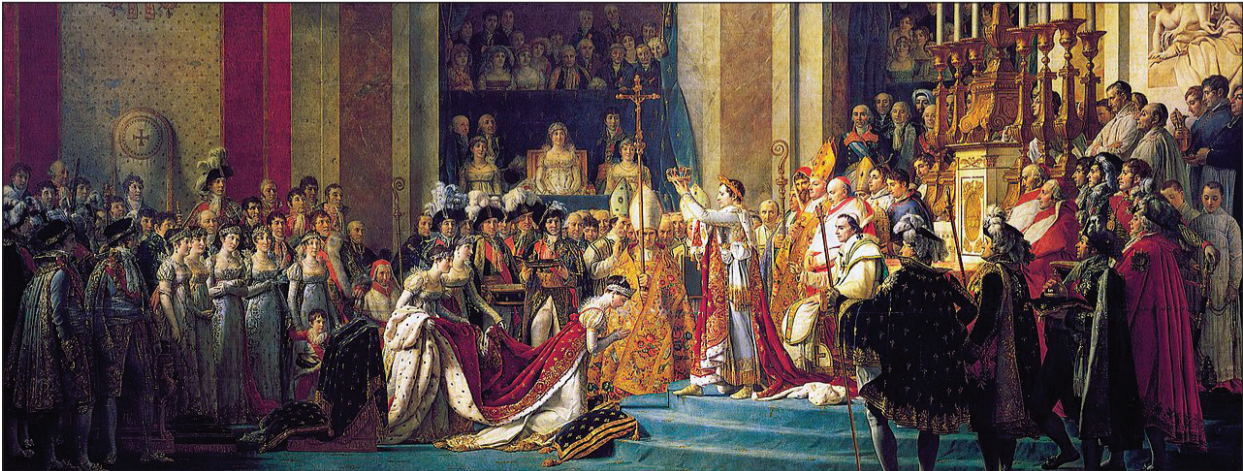
جایگاه شهروندی در قرارداد وستفاليا ۱۶۴۸



کح احسان شریفی بسیاری از مفاهیم و ارزش‌های جهان شمول بشری ریشه غربی دارد، هرچند که تعدادی از دانشمندان بر این باوراند که نمی‌شود برای مفاهیم و اندیشه‌های اجتماعی مکان و تاریخ مشخص را معرفی کرد، اما بسیاری از اندیشه‌های که امروز در مناسبات سیاسی و اجتماعی به‌عنوان یک فاکتور مهم مطرح‌اند در غرب پیدا شده و در اثر تحولات تکامل یافته‌اند.

مفهوم حقوق شهروندی یکی از این مسائل است. شهروند برای اولین بار در یونان باستان پدیدار گردید و در اندیشه فلاسفه یونان باستان به‌خصوص افلاطون و ارسطو به‌صورت علمی بازتاب یافت. در دولت‌شهرهای یونان، شهروند به

کسانی گفته می‌شد که در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نقش بارز داشتند. از این میان مهاجرین، بردگان و زنان به‌عنوان شهروندان محسوب نمی‌گردید. اما با سیر و تحولات بزرگ اجتماعی در غرب این مفهوم تکامل یافته و امروزه معنی جامع‌تر پیدا کرده است. قرارداد وستفاليا یکی از جدی‌ترین و حتی می‌توانیم بگویم نقطه عطف در تطور و تکامل این مفهوم به‌حساب می‌آید. در این قرارداد بعد از قریب به چند قرن مفهوم شهروندبه‌دولت و ملت تغیر پیدا کرد. در یونان باستان دولت‌شهر مطرح بود، در قرون‌وسطی به شاه و ارباب کلیسا تغییر کرد، اما با انجام معاهده وستفاليا این مفهوم در سیمایی دولت - ملت معنی یافت. بدون شک اصطلاح حقوق شهروندی مدرن زاینده نظام حقوقی مبتنی بر مفهوم دولت - ملت و حاصل قرارداد وستفاليا (۱۶۴۸) در اروپای بحران‌زده زمان خود به علت جنگ‌های خونین مذهبی سی‌ساله بود. دوران قرون‌وسطی و حاکمیت مذهبی همراه بودند با دوران اختناق و انحصار دانش و آگاهی اجتماعی در دست ارباب کلیسا. اما جریان‌های از درون کلیسا با رویکرد اصلاح‌طلبانه ظهور کردند که سبب جدای مذهبی اصلاح‌طلب بنام پروتستان از مذهب کاتولیک شدند. مارتین لوتر که یکی از کشیشان صاحب‌نام نماینده جریان اصلاح‌طلبی دینی پروتستانسیم به شمار می‌رود و آن را



تبدیل به یک نهضت اجتماعی تأثیرگذار کرد. بعداً کسانی دیگر مانند ژان کالون نیز بر نهضت پروتستانسیم قوت بخشیدند و کالوینسیم قدرتمندترین جریان پروتستانسیم گردید. شمال اروپا، ایالات شمال شرق آلمان، پادشاهی اسکاتلندناوی و مستملکات آن در قلمرو لوتریسم قرار گرفتند، اسکاتلند، فرانسه، هلند، رناتی، سویس، اتریش، مجارستان و لهستان در تحت قلمرو کالوینسیم قرار گرفت. امپراتوری روم و بعضی از پادشاهان به کلیسای کاتولیک وفادار ماندند. سرانجام درگیری و نزاع مذهبی بین این پادشاهی‌ها به نمایندگی و دفاع از مذهب حاکم بر قلمرو خود به دفاع بر خواستند که این مسئله سبب تشدید رقابت و ستیز گردید. در نتیجه این تعارض مذهبی بین پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها جنگ‌های مذهبی در اروپا را رقم زدند. این جنگ قریب به صدسال در غرب ادامه یافت و مهم‌ترین آن درصحنه بین‌المللی سی سال است که قریب به نصف بیشتر جمعیت اروپا در اثر این جنگ نابود گردیدند. هزینه سنگین انسانی و بدبختی‌های ناشی از جنگ ارباب کلیساها و شهزاده نشین‌ها را وادار به این کرد که بر این جنگ نقطه پایان بگذارند. سرانجام امپراتوری‌ها و نزدیک به چهارصد شهزاده بالاخره کنار آمدند و معاهده‌ی را در وستفاليا آلمان به امضا رساندند که در اثر آن نقش مذهب در مناسبات سیاسی کم‌رنگ گردیدند و جغرافیایی تعریف‌شده برای پادشاه‌نشین‌ها تصویب شد. در این معاهده برای اولین بار دولت‌های مدرن با قلمرو، جمعیت، حاکمیت و حکومت به میان آمدند، استقلال حوزه سیاست به رسمیت شناخته شد، دین در حوزه خصوصی انتقال یافت و سرانجام حقوق سکولار پا به عرصه اجتماعی گذاشت. در این معاهده حقوق شهروندی به‌صورت یکسان تعریف شد و قانون همگی شهروندان را به‌طور یکسان بدون دخالت دین، تحت پوشش قرارداد. برآیند حقوق سکولار، مقبولیت آن‌ها از سوی مردم است هم به این دلیل که منطقاً باید به رأی مردم اعتبار داد و هم به این دلیل که عملاً چاره‌ای جز این نیست، یعنی اگر مردم قانونی را نپذیرند اجرا هم نخواهند کرد و وضع چنین قانونی لغو خواهد بود. این دیدگاه امروزه بر محافل حقوقی جهان غلبه و سیطره چشمگیر دارد که شاهد بر این مدعا، کثرت و تعدد کشورهای دموکراتیک در سطح جهان است. هرچند با استقرار دولت و ملت در اروپا بار دیگر اشراف پا به عرصه وجود گذاشت، اما دولت فرانسه با کامیابی‌های که در جنگ سی‌ساله مذهبی به دست آورده بودند، خانواده هابسبورگ که یکی از قدرتمندترین اشراف در سراسر اروپا به‌حساب می‌آمدند نیز تضعیف شدند. بعد با انقلاب کبیر فرانسه، آمریکا و انقلاب صنعتی انگلستان مفهوم حقوق شهروندی با وسعت بیشتر در سپهر اجتماعی جایگاهی بلند و قابل توجه را پیدا کردند.

حقوق شهروندی در قانون اساسی و حکومت وحدت ملی



گزارش از: عابر شایگان

کمتر کسی در افغانستان شاید ۲۱ سرطان سال ۹۳ را به یاد نداشته باشد. روزی که ماده ۶۱ قانون اساسی نقض شد (رییس جمهور با کسب اکثریت بیش از پنجاه درصد آرای رای دهندگان از طریق رای گیری آزاد، عمومی و سری و مستقیم انتخاب می گردد). و به جای این ماده، توافقنامه سیاسی میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله با پا در میانی جان کبری، جایگزین شد. توافقنامه فراقانونی که از دل آن حکومت وحدت ملی متولد شد. نوزادی شر و شرور که حالا دست کم جان ۳۰ میلیون انسان را به لب رسانده است. این پدیده که حالا سه سال دارد، نه قانون اساسی را حاکمیت بخشیده و نه هم توافقنامه سیاسی اش را اجرایی کرده. تنها چیزی که در این مدت بر آن تاکید شده، به حاشیه راندن حقوق شهروندی بوده است که چند مورد مهم آن در این گزارش بررسی شده است. ماده سی و ششم و سرکوب جنبش ها این ماده، تظاهرات مدنی شهروندان را برای مقاصد جایز و صلح آمیز، حق قانونی و مشروع آن ها دانسته است. به باور کارشناسان، حکومت وحدت ملی با رویکرد خشونت بار و غیردموکراتیک به منظور از هم پاشی و سرکوب جنبش های مدنی، شدیداً این ماده را نقض کرده است. بصیر بیگزاد، روزنامه نگار، معتقد است که حکومت وحدت ملی در مقایسه با زمان حکومت حامد کرزی، در نادیده گرفتن ارزش های شهروندی و سرکوب اعتراض های مدنی دست بالایی دارد: «در زمان حامد کرزی، حتا طالبان برای خواسته های شان در ننگرهار تظاهرات کردند، اما حکومت جلوی آنها را نگرفت. حکومت وحدت ملی نه تنها ماده سی و ششم را نقض نکرده که در قالب آن جنایت هم کرده. دولت با سناریوی وحشت و خشونت، جلوی اعتراض ها را گرفته و جنبش های عدالت خواهانه را به بدترین شکل سرکوب کرده». از جایی هم رویکرد حکومت وحدت ملی با اعتراض ها و راه پیمایی های مدنی دو گانه یا به عبارتی قوم گرایانه بوده است. به گفته آقای بیگزاد، هر زمانی که جنبش روشنائی اعلام راه اندازی تظاهرات کرده، گارتیزیون کابل با بهانه های نامنی از تامین امنیت سرباز زده و هشدار



داده است. با این حال در چندین مورد دیده شده است که هواداران حکمتیار چندین بار تجمع و تظاهرات چندین هزار نفری را برگزار کرده و حکومت نه تنها هشدار داده که امنیت آنها را به گونه کامل تامین کرده است. این روزنامه نگار در پاسخ به این سوال که چرا حکومت با رویکرد خشونت بار جلوی اعتراض های مسالمت آمیز شهروندان را گرفته، با نقل خاطره ای به زمان پیش از انتخابات بازمی گردد: «جلسه ای که ما پیش از انتخابات با اشرف غنی داشتیم، اونگاه بدبینانه به اعتراضات مدنی داره. به باور او حکومت افغانستان را هیچ جریانی ساقط نمی تواند. نه طالب نه داعش اما جریان های مدنی و حرکت های عدالت خواهانه این کار را می توانند. بنا حکومت بر این باور است که اگر دامنه حرکت های مدنی را باز بگذارد حکومت در سراسیمگی سقوط قرار می گیرد». ماده پنجم و کشتارهای هدفمند ماده پنجم قانون اساسی، تامین امنیت شهروندان را یکی از وظایف اساسی دولت دانسته است. با بررسی وضعیت کنونی کشور و شمار قربانیانی که مردم ملکی متحمل شده اند، دولت در اجرای این وظیفه اش ناکام بوده است. آقای بیگزاد می گوید که حکومت نگاه قومی و ستمی به مسائل امنیتی دارد: «از همه بیشتر هزاره ها قربانی این سیاست غیرانسانی شده است. نامنی راه های مواصلاتی، قتل های زنجیره ای، کشتارهای هدفمند در کابل، زابل، غزنی... سبب شده است این مردم در وضعیت بحرانی قرار بگیرد. دولت در کشتار مردم بی گناه نقش دارد. زیرای جلوی حمله های هراس افکنان را نگرفته. دو سال پیش در جلریز ده ها سرباز کشته شدند. از دولت تقاضای کمک کردند با این که ۲۰ دقیقه بیشتر از مرکز فاصله ندارد، دولت توجهی نکرد. والی سرپل چهار روز پیش از فاجعه میزاولنگ هشدار داد که طالبان و داعش در این منطقه سرازیر شده اما باز هم دولت وقعی نگذاشت». ماده سی ونهم و پناهجویان بی پناه در بند دوم این ماده دولت مکلف شده که از حقوق شهروندان در داخل و خارج از کشور حمایت کند. اشرف غنی سال گذشته پیش از اشتراک در کنفرانس بروکسل، موافقتنامه ای را با اتحادیه اروپا امضا کرد. موافقتنامه ای که سرنوشت پناهجویان افغانستانی را که برای آینده روشن تر به اروپا مهاجرت کرده بودند، تاریک کرد. آقای غنی در بدل دریافت کمک های این اتحادیه، توافق کرد که پناهجویان افغانستان دوباره به این کشور بازگردانده شود. پس از این توافق، در کنفرانس بین المللی افغانستان در بروکسل، کشورهای کمک دهنده آمادگی خود را برای پرداخت پول به کابل اعلام کردند. اما این کمک ها بدون توقع نبود. کشورهای پرداخت کننده از جمله آلمان گفتند که انتظار دارند، روند بازگرداندن مقاضیان پناهنده گی به مجرای عمل بیفتد. این بدترین معامله ای گفته شده که سرنوشت هزاران پناهجوی افغانستانی را سیاه کرده است. پناهجویانی که از دره و دریای مرگ

با هر جان کندی که بوده خود را به اروپا رسانده اما حالا در کمپ های پناهنده گی بدون تکلیف و آواره، معلق باقی مانده اند. ماده ششم و نابرابری در این ماده دولت مکلف است که برای ایجاد جامعه مرفه و مترقی، اصل عدالت و انکشاف متوازن را در نظر بگیرد. عبدالقادر کامل، کارشناس امور سیاسی می گوید که از زمان روی کار آمدن حکومت وحدت ملی به جای اجرای قانون، سلیقه ها و اندیشه های خودمخوره افراد تطبیق شده است. هم چنان آقای بیگزاد می گوید که به صحنه آمدن جنبش های دادخواهانه هم ریشه در نقض دوامدار همین مسئله بوده است: «در تمام هزارستان تا هنوز هیچ نوع پروژه ملی تطبیق نشده است. پروژه ملی یعنی پروژه بزرگ و ملیونی. حکومت وحدت ملی انکشاف متوازن را تبدیل به انکشاف یک سو به کرده است و هر جریانی را که خواهان اجرای اصل توازن و برابری شده، با خشونت تمام سرکوب کرده». جای خالی توافقنامه حکومت وحدت ملی ۳ سال از امضای توافقنامه سیاسی دو جناح و روی کار آمدن حکومت وحدت ملی می گذرد. توافقنامه ای که هر دو جانب قدرت، متعهد به اصلاح نظام انتخاباتی، برگزاری جرگه بزرگ و تعدیل قانون اساسی، توزیع شناسنامه الکترونیکی و برگزاری به موقع انتخابات پارلمانی شده بودند. به باور کارشناسان تا هنوز هیچ گونه اقدام امیدوارکننده برای اجرای این موارد سرنوشت ساز نشده است. تنها موردی مسئله داری که تا اکنون از اجرای آن حرف به میان آمده، توزیع شناسنامه های الکترونیکی بوده است. حکومت در ۲۵ حمل سال گذشته اعلام کرد که تا یک هفته دیگر شناسنامه الکترونیکی توزیع خواهد شد. حالا از آن یک هفته، یک سال می گذرد اما خبری از توزیع شناسنامه ها نیست. آقای کامل می گوید با توجه به تعریف دولت که متشکل از جمعیت، سرزمین و حاکمیت است، فلسفه وجودی دولت افغانستان زیر سوال قرار دارد: «ما در قرن ۲۱ هنوز شناسنامه استندرد نداریم. شناسنامه سنتی فعلی پیشیزی هم نمی آرد. ما هنوز جمعیت کشور خود را نمی دانیم». هم زمان با این آقای بیگزاد معتقد است که انگیزه های سیاسی منفعت طلبانه برخی افراد در هرم قدرت، سبب شده است که شناسنامه الکترونیکی توزیع نگردد: «برخی ها در ساختار قدرت، نمی خواهند که سلطه قومی چند صدساله شان از میان برود. زیرا با توزیع شناسنامه های الکترونیکی، نفوس، درصد اقوام مشخص میشه و بعد از آن کسی نمی تواند از طریق سلطه قومی باج گیری کند». به باور این روزنامه نگار با توزیع شدن شناسنامه های الکترونیکی جمعیت هر منطقه، بودجه و سرمایه مشخص می شود و بر اساس آن پلان های انکشافی تطبیق می شود که این خود سبب کاهش فساد و از بین رفتن واحدهای اداری خیالی خواهد شد: «در مناطق شرقی و جنوبی ولایت های هست که ده هزار نفر نفوس داره اما ولایت است اما در مناطق مرکزی ولسوالی است که به تنهایی چهار صد هزار نفر جمعیت داره اما ولسوالی است». بررسی همه جانبه ی قانون اساسی کار دشوار و زمان بر است که در این گزارش نمی گنجد. طوری که سال گذشته نهادی موسوم به «خانه آزادی افغانستان» با نشر گزارش تحقیقی در این زمینه، اعلام کرد که در ۱۳ سال گذشته از مجموع ۱۶۲ ماده، تنها یک ماده قانون اساسی نقض نشده است. ماده ای که می گوید، پایتخت افغانستان، کابل است.

جای خالی توافقنامه حکومت وحدت ملی ۳ سال از امضای توافقنامه سیاسی دو جناح و روی کار آمدن حکومت وحدت ملی می گذرد. توافقنامه ای که هر دو جانب قدرت، متعهد به اصلاح نظام انتخاباتی، برگزاری جرگه بزرگ و تعدیل قانون اساسی، توزیع شناسنامه الکترونیکی و برگزاری به موقع انتخابات پارلمانی شده بودند. به باور کارشناسان تا هنوز هیچ گونه اقدام امیدوارکننده برای اجرای این موارد سرنوشت ساز نشده است. تنها موردی مسئله داری که تا اکنون از اجرای آن حرف به میان آمده، توزیع شناسنامه های الکترونیکی بوده است. حکومت در ۲۵ حمل سال گذشته اعلام کرد که تا یک هفته دیگر شناسنامه الکترونیکی توزیع خواهد شد. حالا از آن یک هفته، یک سال می گذرد اما خبری از توزیع شناسنامه ها نیست. آقای کامل می گوید با توجه به تعریف دولت که متشکل از جمعیت، سرزمین و حاکمیت است، فلسفه وجودی دولت افغانستان زیر سوال قرار دارد: «ما در قرن ۲۱ هنوز شناسنامه استندرد نداریم. شناسنامه سنتی فعلی پیشیزی هم نمی آرد. ما هنوز جمعیت کشور خود را نمی دانیم». هم زمان با این آقای بیگزاد معتقد است که انگیزه های سیاسی منفعت طلبانه برخی افراد در هرم قدرت، سبب شده است که شناسنامه الکترونیکی توزیع نگردد: «برخی ها در ساختار قدرت، نمی خواهند که سلطه قومی چند صدساله شان از میان برود.»



| | |
|--|-------------|
| دیوار شهروندی | جوان |
| <div>سال دوم، شماره ۶۰، شنبه، ۱۸ سنبله ۱۳۹۶، ۹ سپتامبر ۲۰۱۷</div> | |



کج علی امینی

دیوار شهروندی، با مسامحه طنین آگورایی دارد. زهرا فرخنده نادری، مبتکر طرح «دیوار شهروندی» است. دیواری که تصاویر از

«شهروندان» به معنایی ارسطویی کلمه را - به باور طراحانش- در خود جای‌داده است. دیوار شهروندی، در ارگ، مرکز قدرت، گرچه باطنین خفیف آگورایی، نمی‌تواند به‌صورت تام و تمام منطبق بر مفهوم آگورا و نسبت آن با مفهوم «شهروندی» و «شهر» در یونان باشد، نه در محتوا و هدف و نه هم در صورت و شکل. اما فرصت و مجالی نیکویی است، برآوردگاه بحث تاریخی در مفهوم شهروندی، با تمرکز در زادگاه مفهوم شهروندی در یونان باستان.

یک نظر اجمالی به متون قدیمی و تاریخی مرتبط با اندیشه‌ی سیاسی گذشتگان، نشان از مهجوری و در محاق واقع‌شدن مفهوم «شهروند» در گفتمان اندیشه‌ی سیاسی گذشتگان دارد. بیشتر این فقدان مفهومی به ادراک موقعیت سیاسی و نوع نگاه به سیاست، اخلاق و فرهنگ سیاسی حاکم بر آن برمی‌گردد. ادراک سیاسی که در آن فرد خود سیاستش را به‌عنوان رعیت درک می‌کند نه شهروند. به‌تقریب و با مسامحه، پس از فارابی، فلسفه سیاسی اندک‌اندک به تعطیلی رفت و خلف فارابی (ابن‌سینا) هم سهم چندان به فلسفه سیاسی نداد. پس از ابن‌سینا، فلسفه سیاسی به نصیحه الملوک و سیاست‌نامه نویسی تقلیل پیدا کرد. در کنار آن برابر روایت‌های غالب از جریان «نهضت ترجمه» در هاموردی با کتاب جمهور افلاطون، کتاب سیاست ارسطو ترجمه نشد که حاوی بحث‌های مربوط به دموکراسی و سیاست به‌ویژه مفهوم «شهروند» بود و می‌توانست در خلق مفهوم شهروند کمک کند. همه این‌ها می‌تواند به‌عنوان داده‌های ادراکی، از وضعیت وجودی سیاست مطرح باشد. اما گفتمان غالب «سلطان‌-رعیتی» به‌عنوان گفتمان یگانه و بی‌همتایی فرهنگ سیاسی بیش از هر پدیده و متغیر دیگر در نقش بستن و رنگ زدن به ادراک ما در حیات سیاسی به‌عنوان رعیت در برابر سلطان‌که تسلیمی و رضا می‌خواهد، قدرتمند عمل کرد. در نوع ادراک مفهومی «سلطان- رعیتی» بنیه اخلاق سیاسی بر اطاعت استوار است که به‌نوعی پشتوانه‌ی الهیاتی نیز دارد. میدانی چندانی برای مفهوم شهروندی که مبتنی بر اطاعت نیست باز نمی‌گذارد. پس از دگردیسی و عبور از گفتمان «رعیت» به «شهروندی» که همزاد دموکراسی‌های مدرن و تشکیل دولت‌های ملی است، مفهوم شهروند کم‌کم در ادبیات سیاسی افغانستان نیز، گرچه با تأخیر و محافظه‌کارانه، راهش باز شد. بررسی دقیق و جامع گذار گفتمان «رعیت» محور به «شهروند» محور خود بحث مبسوط و مفصل و مستقل می‌خواهد. حمید عنایت، ۵۷ سال قبل از امروز، در ترجمه کتاب سیاست ارسطو، واژه شهروند را در برابر (polites) یونانی گذاشت، که به‌حق ترجمه وفادارانه‌ای نیز هست، و درعین‌حال به متأخر و غریب بودن این مفهوم در سنت ما نیز اشاره دارد که از هر جهت قابل‌تأمل است. همزمان با ایجاد دیوار شهروندی در ارگ ریاست جمهوری افغانستان، طراحان این دیوار، هدف آن را تقویت ارزش‌های مردم‌سالاری و حضور شهروندان در ارگ و تغییر سیمایی ارگ به‌سوی شهروند محو ری

شهروندی در یونان باستان

می‌داند که خود در تقویت این پیش‌فرض که هنوز هم ما در پیچ‌وخم یک کوچ‌هی شهروندی قرار داریم و نمی‌توانیم، سویه‌های پنهان رعیت محوری و اخلاق اطاعت محور را در ادراک ما به‌عنوان شهروند نادیده بگیریم. صفحه آگاهی ادراک سیاسی ما به‌عنوان شهروند هنوز هم مخدوش و تکه‌تکه است. پس در موجه بودن پرسش از مفهوم حدود معنایی مفهوم شهروندی هم به‌عنوان یک بحث تاریخی و هم به‌عنوان بحثی در ساحت و حیطه‌ی اخلاق و فرهنگ و اندیشه‌ی سیاسی را قوت می‌بخشد.

ساخته‌ها و سازه‌های، یونانی، مشهور به آگورا در مرکز شهر، یک‌سر خصلت و سرشت سیاسی نداشت بلکه مجموعه‌ای از کارکردهای، متعلق به امور شهروندان، از تجارت، تا سیاست و گفتمان مربوط به عموم که خود این سازه‌ها خصلت سپهر عمومی را داشته است، در آن صورت بسته است. دیوار شهروندی، ازاین‌جهت مایبنت آشکار با آگورایی یونانی دارد. سازه‌های آگورا، منحصربه‌فرد است. تنها در یونان می‌توان چنین سازه‌ها و ساختار شهری را یافت که نمی‌تواند بی‌نسبت با مفهوم شهروند و تأکید روی آن، در اندیشه سیاسی یونان باستان درک شود.

به لحاظ تاریخی، نخست افلاطون در کتاب «جمهور» یکی از وجه‌های مهم دولت و حکومت را شهروندان تعریف کرد. سیاست از نظر افلاطون فضیلت است. حکومت و دولت را بزرگ می‌شمارد، چندان‌که فرد در برابر کلی به نام حکومت به‌آسانی قابل شدن است. زیرا او می‌اندیشید «حکومت فردی است که بزرگ نوشته می‌شود.» در تصور اندام‌وار از حکومت، همان‌گونه که دست به اراده انسان به حرکت درمی‌آید. فرد نیز باید در اختیار کل بنام حکومت باشد. و این هرچه می‌توانست باشد، قابل‌جمع بالاراده آزاد نبود. درست همین نقطه بود که به ارسطو مجال داد تا با استناد خود افلاطون در پیچد. اگر بتوان، از شهروند افلاطون و ارسطو، به‌عنوان دو نوع ادراک سیاسی نام برد، شهروند افلاطونی در کلیت، ادغام و به مرز تبعه که مفهوم نازل‌تری نسبت به شهرونداست، نزدیک می‌شود.

«سیاست نه خشونت است و نه غارت؛ بلکه فضیلت است»؛ فضیلت اکتسابی نیست بلکه فضیلت در نفس و در ذات است. چنانکه ارسطو آن روی تأکید کرده سرچشمه فضیلت ذات انسان، درست در شهر و مناسبات آزاد انسانی است که معنا دارد. چنان‌که بار غلیظ سیاسی «شهر» در نزد ارسطو مفهوم شهر (Polis) را در تمامی سیاست، دوپهلو و دو معنایی می‌کند؛(۱) در معنایی یونانی کلمه به‌عنوان حکومت شهر، (۲) در مفهوم عمومی‌تر به معنای «حکومت» و یا «جامعه».

بنیاد طبیعی حکومت و سیاست ارسطو «انسان طبیعتاً حیوانی سیاسی است.» و بنیاد انسانی سیاست و حکومت را دوستی یا «فلیلیا» تشکیل می‌دهد. «اگر به بار سیاسی مفهوم «شهر» و «مدینه» در اندیشه سیاسی ارسطو توجه کنیم، می‌توان گفت سیاست خود در حکم جوهر انسانیت انسان است که در شهر و در ضمن



مناسبات آزاد شهروندان تحقق پیدا می‌کند. اینکه ارسطو گفته است: «آن‌که بیرون از شهر است یا ازددان است و یا ازایزدان» خود نشانه بار انسانی غلیظ امر سیاسی و نقش فضایل سیاسی و مناسبات شهروندی در تکوین شخصیت آدمی است». جوهر آدمیت آدمی به شهر و سیاست بخیه خورده، انسان بیرون از شهر و مناسبات شهروندی، بهره‌ای از فضیلت انسانی ندارد. فضیلت به معنایی اعم آن اخلاقی و سیاسی (سیاست و اخلاق در ارسطو یگانه است). تأکید بر سیاست، به‌عنوان فضیلت، نوعی مفهوم خاص از شهروندی را نیز خلق می‌کند. بدین‌سان در یونان سیاست دارایی نیست، جز نفس و بلکه فضیلت در ذات است. مفهوم بردگی که اغلب در برابر مفهوم شهروندی قرار می‌گیرد نیز مفهوم و بار معنایی خاص دیگری دارد. گرچه به‌سختی می‌شود، مفهوم بردگی که خود پیچیده‌تر از مفهوم شهروندی است، باز کرد. گزارش‌ها اما می‌رساند در مواردی بسیاری بردگان به لحاظ اقتصادی پرمایه‌تر از شهروندان بودند، اما در سیاست و اداره امور مشارکت نداشتند. پیچیدگی مفهوم شهروندی ارسطو و شرایط سفت و صلب آن ازآنجا ناشی می‌شود که حکومت در ارسطو به‌مثابه مجموعه‌ای از جزه‌های آزاد است، این دشواری تعریف شهروند را افزون می‌کند. یک شهروند از آن‌جهت شهروند نیست که در یک حکومت یا جمع زندگی می‌کند. کما اینکه بردگان، خارجیان، آدم‌های خیلی بزرگ‌سال و خیلی خورد سال شهروند نیست، بلکه شهروند کسی است که: «در اجرای عدالت و داشتن مقام، سهمی دارد». کسانی که عمل‌هی مستقیم رتق‌وفتق امور شهر و فعال حیات سیاسی است، شهروند است. کسب مقام شهروندی ارسطو (دریونان باستان) دشوار و پیچیده و چندلایه است: «کسی که از حق دادن رأی یا قضاوت برای دوره‌های معین یا غیر معین برخوردار باشد شایسته مقام شهروندی است». با این عیار محک شهروندی ارسطو را می‌شود صورت‌بندی کرد؛ (۱) داشتن حق رأی در اجرای عدالت و (۲) داشتن حق

عضویت یک سازمان سیاست‌گذاری حکومت. بدین‌سان، شهروند ارسطو کسی است که در فرموله کردن سیاستی نقش داشته باشد قانون‌گذاری. در عمل بتواند، در اجرایی قانون و سیاست کنترل داشته باشد؛ عمل سیاسی. این تعریف ناظر به تفکیک بین این پرسش است که چه کسی قانون‌گذاری می‌کند و چه کسی به قانون گردن می‌نهد؟ آشکار است که از این تعریف بقیتی می‌ماند که حق شهروندی را ندارد، و این بقیت شمار اندک نیست، شامل بردگان و کارگران غیرحرفه‌ای و درمجموع همه‌کسانی می‌شود که در «اجرای عدالت و مشارکت در سیاست» سهم ندارد. این مسئله که با ارزش‌های شهروندی کنونی چندان مناسبت ندارد اما ناشی از ذهنیت و نرم زمانه و به‌خصوص جهان زیست خود ارسطو است. ارسطو هم خود گرایش اشراف‌زادگی داشت هم طبیعت کهن به‌خصوص طبیعت ارسطویی که بردگی را امری طبیعی و ناشی از سرشت انسان می‌دانست. کسب مقام و لقب شهروندی را دشوار و نیازمند پاره‌ای از میرزات درونی و بیرونی می‌کرد که انسان را به‌سوی شهروند شدن سوق می‌داد.

بردگی، گرچه نرم و نهاد پذیرفته‌شده زمانه ارسطو بود جنبش ضد بردگی که گرچه پیش‌تر آغازشده بود، اما عقلانیت زمانه، بردگی را امری زشتی تلقی نمی‌کرد. با آن‌هم، هم افلاطون و هم ارسطو به برخورد نیکو و البته لایق به شأن بردگان توصیه می‌کردند. در بحث از بردگی، دو نوع بردگی قابل تفکیک است؛ (۱) بردگی قانونی و، (۲) بردگی طبیعی. «بردگی قانونی شامل آن ارواح فقیری می‌شود که در بازار به فروش می‌رسیدند، در جنگ‌ها

به اسارت گرفته می‌شدند و یا از پدر و مادر برده به وجود آمده بودند» بردگی طبیعی حکم دیگری داشت. هیچ یونانی بالفطره برده نیست و بلکه از هوش و ذکاوت و شعور طبیعی برخوردار است و بردگان «طبیعی» اندیشه سیاسی ارسطو، مردمان «جنوب» بودند که میزبه‌شان داشتن مقداری هوش و شعور بودند، اما فاقد روح بودند.

هزاره‌ها

و مساله شهروندی



کج مرتضی برلاس

واژه‌ی «شهروندی» را بسیار شنیده‌ایم. بوغ و کرنای رسانه‌ها هم هیچ‌گاه خالی از افاده‌های این

واژه نیست. چندی پیش تبعه خطاب کردن گلبدین حکمتیار هم سروصادیی به پا کرد تا باشد که این واژه را درست‌تر بشناسیم؛ اما به راستی این واژه چیست؟ از کجا می‌آید و اساساً چرا شهروندان این مرز و بوم نمی‌دانند که شهروند هستند و چه حق و حقوقی شامل حال آن‌ها می‌شود. در این میان، بحث را به‌صورت موردی‌تر و مشخصاً روی ملیت هزاره، می‌بریم تا باشد این بحث را به نتیجه برسانیم.

شهروند، واژه‌ای‌ست که بعد از نظریات و عملی شدن آرای ژان ژاک روسو روی کار آمد. قرارداد اجتماعی توانسته بود دو طرف معامله را به پای میز مذاکره بشاند و هر دو طرف را قانع کند که در صورت بستن این قرارداد، چه چیزهای ملزم رعایت کردن برای هر دو طرف است. سوی اول، حکومت یا به‌عبارت خوش‌بینانه‌ترش دولت است. سوی دوم، مردم که یکی از ارکان اساسی دولت به شمار می‌رود و در واقع، تشکیل دهنده‌ی حکومت. حکومتی که بر اساس آرای مردم و به عبارتی بر پایه‌های دموکراسی استوار باشد. این دو روی یک سکه، که اساساً یک کشور

و یا یک ملت را تشکیل می‌دهند، باید با هم بر سر ماندن و خوب ماندن مذاکره می‌کردند. این مذاکرات، سالیان درازی را پشت‌سر گذاشته است. از سالیان نظام‌های مادرسالاری گرفته تا حکومت‌های توتالی‌تر و شاهی. رفته‌رفته این‌ها تبدیل به نظامی شده است که توانسته بخش مهم دولت، یعنی جمعیت یا به عبارت امروزی‌ترش «شهروندان» را شامل

^[1] حکومت یا به‌عبارت خوش‌بینانه‌ترش دولت است

هفته‌نامه «جاده ابریشم» تصمیم دارد تا با رویکرد انتقادی و اصلاحی پرونده تمام خانواده‌های درگیر قدرت سیاسی در افغانستان را باز کند، که در شماره‌های بعدی پرونده‌های اختلاس، قتل و کشتار خانواده نادری را به صورت مستند و مکتوب به دست نشر خواهد سپرد که لیست افراد کشته‌شده‌ی هزاره‌های اسماعیلیه توسط خانواده نادری در آرشیف هفته‌نامه موجود است.



کح خسرو شاهي

مبنای قدرت در افغانستان خانوادگی، قبیله‌ای و قومی بوده است و حیات تاریخی این نوع قدرت با منطق طرد، حذف، کشتار، سرکوب و چپاول صورت گرفته و آزادی‌های مدنی و مشارکت سیاسی در آن جایگاه چندانی ندارند. خانواده‌های گیلانی، مجددی و کیانی را می‌توان نمونه روشن آن برشمرد. زیرا دست این‌ها در پس تمام قضایای خونین افغانی دراز بوده است. این سه خانواده‌ی اشرافی-مذهبی هم پیر و مرشد مذهبی مردم در صومعه، خانقاه و جماعت‌خانه استند و هم مداحان و مدعیان قدرت. هم نان مذهب و طریقت را می‌خورند و هم پول سیاست را در جیب می‌زنند. در خانقاه و صومعه و مسجد سروسلوک مذهبی را انجام می‌دهند و در میخانه شراب می‌نوشند و می‌رقصند. باز کردن پرونده این سه خانواده در یک نوشته کوتاه نمی‌گنجد، اما اشاره کوتاه به خانواده سید منصور نادری می‌توان کرد که این خانواده متهم به فساد، قتل، اختطاف، ترور و تهدید روشن‌فکران، قلم‌به‌دستان و سیاست‌گذاران مردم غریب و بی‌دفاع هزاره‌های اسماعیلیه در افغانستان می‌باشد که تا اکنون به این اتهام‌ها پاسخ نداده‌اند:

یکم- چهره‌ی روحانی-مذهبی خانواده نادری: سید منصور نادری خود را سایه خدا در روی زمین و چهره مقدس در میان هزاره‌های اسماعیلیه معرفی کرده است؛ کسانی که می‌خواهند عروسی کنند، دعا و تعویض می‌دهد و عقد بسته می‌کنند، اما در این کار خیر، متهم به فساد اخلاقی نیز شده است. سید منصور نادری با استفاده از همین چهره‌ی کاذب خود، تحایف زیادی از افراد قدرتمند دولتی و هزاره‌های اسماعیلیه به دست می‌آورد که به پاره از آن تحایف اشاره می‌گردد:

دختران زیبا و خوش‌رویی به‌عنوان خدمه و کنیز، دادن قالین، طلا، اسب‌های قشنگ و زیبا، ترتیب محفل‌های مجلل با شراب‌های قیمتی که در رأس محفل نیز «سایه خدا» قرار دارد.

چهره‌ی کاذب مذهبی خانواده نادری ناشی از سه دهه جنگ در افغانستان است؛ این‌ها با استفاده از شرایط جنگی خودشان را به‌عنوان رهبر مذهبی-سیاسی هزاره‌های اسماعیلیه جا زده‌اند. به دلایل شدت جنگ‌های داخلی و سیاست حذف قدرت خانوادگی، آقاخان رهبر مذهبی اسماعیلیان جهان بنا به اصول مذهبی که دارد در برابر خانواده نادری عکس‌العمل جدی نشان نداد و خاموشانه از کنارش گذشت تا آسیب‌های ناشی از آن به هزاره‌های غریب اسماعیلیه نرسد.

دوم- چهره فرهنگی-مدنی خانواده نادری: تمام دغدغه خانواده نادری حفظ قدرت، شهرت و ثروت است که برای به چنگ آوردن آن دست به هرکاری می‌زنند. کانون فرهنگی ناصر خسرو و نشریه «حجت» را تأسیس کرد تا خودشان دوست‌دار فرهنگ و رسانه نشان دهند. در حرکت‌های اجتماعی در صف اول تظاهرات کنندگان ایستاده می‌شوند تا چهره مدنی‌شان را به نمایش بگذارند که سخت این خانواده طرفدار حقوق بشر، حقوق شهروندی و ارزش‌های مدنی‌اند و اما در خانه کنیز داری و برده‌داری.

سوم- قدرت سیاسی خانواده نادری: سید منصور نادری در زمان حکومت دکتر نجیب ستانور شد و رتبه جنرالی برایش داده شد، ولی هرگز رتبه نظامی‌اش فاش نشد و یونیفرم نظامی را نپوشید. با «کی جی بی» روسیه نیز رابطه داشت و از این طریق پول‌های هنگفتی به دست آورد. به همین خاطر در دوران جهاد علیه شوروی جنگ نکرد و روابط خوبی با دولت کابل به رهبری کمونیست‌ها داشت که مورد پذیرش مجاهدین نبود، پس از پیروزی مجاهدین و خروج شوروی از افغانستان، سید منصور نادری به ائتلاف شمال پیوست و یک فرقه (لشکر) را نیز با مشارکت جنبش شمال - به رهبری جنرال دوستم - و حزب وحدت اسلامی تشکیل دادند که فرماندهی فرقه به دست حسام‌الدین، یکی از معاونین سید منصور نادری بوده است.

سید منصور نادری با استفاده از مهمانی، تملق، پابوسی و باج‌دهی رابطه خوبی با کرسی برقرار کرد و او را به دره کیان مهمانی کرد. در این دوره او چندین فرزندش را از ولایات مختلف با رشوه به پارلمان کامیاب کرد که سند رشوه نادری به دست نیروی‌های امنیتی قرار گرفت. نادری می‌خواست با مهمانی کرسی برای همیشه به این غایله پایان دهد و دوسیه را خاموش کند. سید منصور نادری در انتخابات ۱۳۹۳ از حامیان سرسخت «تیم تحول و تداوم» به رهبری غنی بود، با پیروزی این تیم کرسی‌های خوبی را از حق مردم هزاره، سادات و هزاره‌های اسماعیلیه به دست آورد، چوکی‌های منسوب به خانواده نادری در ذیل لیست گردیده است:

- ۱ سید سادات نادری وزیر شهرسازی و مسکن از سهم هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۲ فرخنده زهرا نادری مشاور غنی در امور بین‌الملل از سهم هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۳ سید شهاب‌الدین نادری سفیر افغانستان در ازبکستان از سهم هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۴ سید داود نادری نماینده در مجلس نمایندگان از آدرس هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۵ سید ظاهر نادری مستشار سفارت افغانستان در جرمنی از سهم هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۶ سید منصور نادری نماینده پارلمان از سهم هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۷ سید هارون نادری آتشه نظامی در سفارت افغانستان در لندن از سهم هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۸ سید جعفر نادری معاون در معاونت اول ریاست جمهوری از هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۹ سید کمال نادری سفیر افغانستان در بلغاریا از سهم هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۱۰ سید رؤف نادری سفیر افغانستان در بشکیک از سهم هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۱۱ سید اشرف نادری سفیر افغانستان در چک از سهم هزاره‌های اسماعیلیه؛
- ۱۲ جمعه زاده نماینده مردم کابل در مجلس نمایندگان از آدرس هزاره‌های اسماعیلیه کابل؛

منابع اقتصادی خانواده نادری: سید منصور نادری در دامن قدرت کرسی شریک بود، در پارلمان نماینده داشت و پسرش والی بگلان بود. اکثر فابریکه‌ها و شرکت‌ها را در اختیار داشت، از تجارهای هزاره‌های اسماعیلیه باج می‌گرفت و اگر نمی‌داد، ترور، تهدید و یا اختطاف می‌کرد یا با استفاده از نفوذ که در داخل حکومت داشت سدی در کارهای تجاری‌شان ایجاد می‌کردند؛ سایر منابع مالی‌شان این گونه به دست می‌آید:

یکم- استخراج غیرقانونی معدن طلا از قریه قرذغن ولسوالی دوشی ولایت بگلان که از ۲۰ سال به این طرف به‌صورت مافیایی گاهی با شرکت‌های خصوصی ایرانی و بعداً توسط مردم محل استخراج و فروخته‌اند.

دوم- کندن کاری محلات تاریخی مختلف و قاچاق آثار تاریخی به خارج از کشور که اکثر افراد وابسته به خانواده نادری دست به سرقت آثار تاریخی می‌زند که چندین بار مردم محل دیده است.

سوم- ارتباط با بعضی کشورهای منطقه‌ی و بیرونی متهم است که از دادن اطلاعات و معلومات پول‌های هنگفت را به دست می‌آورند که در چندین کشور خانه و ویلاهای بزرگ تفریحی دارند و تا هنوز به این اتهامات پاسخ نداده‌اند.

چهارم- متهم به معاملات غیرقانونی با شرکت‌های تأثیرگذار و بزرگ داخلی مانند شرکت «هدف» که مربوط سید منصور نادری می‌باشد با شرکت «روشن» که از اول به‌صورت ماهرانه افراد خود را به بخش‌های مالی آن جایجا کردند که قراردادهای بزرگ را از مؤسسات و شرکت‌ها به دست آورده‌اند.

پنجم - تسلیم‌گیری «بیس بزرگ روس‌ها» در ساحه کیله‌گی در ولسوالی دوشی ولایت بگلان که یک منبع بزرگ مالی بود. از فروش تمامی اجناس و اموال آن میلیون‌ها افغانی به دست آوردند. خانواده نادری مردم غریب و بیچاره اسماعیلیه را تباہ و در بدر کرد، مهتم به قتل روشن‌فکران و سیاست‌مداران مردم اسماعیلیه را است، آزادی‌های سیاسی و مدنی را از این مردم گرفت، فحش‌های رکیک مثل غالی، چراغ کشک، مرید سید کیانی گفت.

با توجه به این گذشته تاریک و اکنون شرم‌آور دختر نادری برای خوش‌خدمتی به دربار قدرت «دیوار شهروندی» را در ارگ ایجاد کرده است، دیوار کهنه‌لیلامی و بدرنخور که نه بنیاد عقلانی دارد و نه ارزش سیاسی و مدنی، کار از حکومت نادان‌هاست که با بنیادهای ابتدایی‌ای مفهوم شهروندی بیگانه‌اند.

هفته‌نامه «جاده ابریشم» تصمیم دارد تا با رویکرد انتقادی و اصلاحی پرونده تمام خانواده‌های درگیر قدرت سیاسی در افغانستان را باز کند، که در شماره‌های بعدی پرونده‌های اختلاس، قتل و کشتار خانواده نادری را به صورت مستند و مکتوب به دست نشر خواهد سپرد که لیست افراد کشته‌شده‌ی هزاره‌های اسماعیلیه توسط خانواده نادری در آرشیف هفته‌نامه موجود است.



کابل؛ شهر دیوارها

ک اسد بودا

کابل شهر دیوارهاست، نه پیوست‌ها و پل‌ها. پل‌های ساخته شده نیز روزگاری برای فروش و انتقال بردگان ساخته شدند، نه پیوند میان گروه‌های اجتماعی ساکن در این شهر. سنت حذف و فساد اجتماعی-سیاسی، تفکیک اجتماعی و تخصص کاری را بلعیده است. تراکم جمعیتی - اقتصادی نه تنها تفکیک ساختی و تقسیم کار اجتماعی را توسعه نبخشیده است، بلکه فاصله‌ها را زیاده‌تر کرده است و دیوارها را بلندتر. کابل، شهر فاصله‌هاست. به موازات توسعه‌ی شهر فاصله‌ها و دیوارها نیز توسعه پیدا می‌کنند.

